**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010923**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد روایت ابی مریم صحبت می‌کردیم. در مورد روایت ابی مریم عرض کردیم ظاهراً مراد از قبضی که در این روایت هست قبض متصدق علیه هست و عُلِمَت یا عُلِّمَت ام لم تعلم هم به معنای همان اُشهدت ام لم یشهد هست، اینجوری که مرحوم حاج آقا مرتضی حائری هم اشاره نمودند. و این مربوط به قبض قبل از صدقه نیست. حالا اینجا این روایت یک مشکله‌ای که در آن هست آن این است که بحث هبه را هم در این روایت ضمیمه کرده، او هبةٍ. و در هبه روایت‌های متعدد وجود دارد که در مورد هبه می‌گوید که هبه درش قبض معتبر است که لا اقل در لزومش، حالا در اصل صحتش، آن اختلافی است که در هبه قبض در لزومش معتبر است یا در صحتش معتبر است. علی ای تقدیر اصل اعتبار قبض در هبه مسلم هم هست از جهت فقهی حالا فی الجمله‌اش، این روایت این مطلب را می‌گوید قبض کرده باشد یا نکرده باشد این ماضی است و نافذ است و لازم است. حالا صرف نظر از این که این روایت «أو هبةٍ»اش را چه کار بکنیم، یک بحث این هست که اختلافی که بین نقل تهذیب و نقل کافی هست آیا در این اختلاف باید چه کرد؟ برخورد ما. حالا منهای آن بحث آن این است که مضمون این روایت در روایت ابی بصیر هم وارد شده. آن روایت ابی بصیر ۳۵۱۶۴ بود،

«أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْهِبَةُ جَائِزَةٌ قُبِضَتْ أَوْ لَمْ تُقْبَضْ قُسِمَتْ أَوْ لَمْ تُقْسَمْ وَ النُّحْلُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ حَتَّى یُقْبَضَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ ذَلِكَ فَأَخْطَئُوا.»

اینجا کلمۀ قُسمت او لم تقسم ممکن است شما بگویید این قرینۀ بر این هست که این مربوط به قبل از هبه، تحقق انشاء هبه است، یعنی هبۀ مشاع جائز است، می‌خواهد این را بگوید. روایاتی هم داریم در بحث که هبۀ مشاع جائز هست یا جائز نیست، این که روایت‌هایش را قبلاً هم اشاره کردیم. ولی به نظر می‌رسد که این معلوم نیست قسمت او لم تقسم ناظر به این جهت باشد و به احتمال زیاد برای یک نکتۀ دیگری هست. بعضی از عامه تقسیم را به معنای عزل شرط می‌دانند در تحقق قبض و اینها. حالا من بعضی از مطالبشان را بخوانم که این مطلب روشن بشود. ما در جلسۀ قبل، حالا این عبارت‌های عامه را که می‌خواهم بخوانم. جلسۀ قبل ما عبارتی از موطع مالک به روایت محمد بن حسن شیبانی نقل کردیم، یک عبارتی بود حالا قبل از این که این بحث را ادامه بدهیم خوب بود اوّل بحث این را من تذکر می‌دادم، یادم نرود. عبارتی بود أنّ عثمان بن عفان قال من نحل ولدا له صغیرا لم یبلغ ان یحوز نُحلة [یا نُحْلَهُ] فاعلن بها و اشهد علیها فهی جائزة. این را در حاشیه می‌گوید و إنَّ ولیها ابوه ممکن است خوانده بشود، و إنْ ولیها ابوه ممکن است خوانده بشود هر دو جورش. اینجا ظاهراً و إنْ ولیها ابوه هست. در ابن رُشد در البیان و التحصیل این عبارت را توضیح داده، آن این هست که می‌گوید معنا ذلک أنْ یلیها بالتثمیر و التوفیر. البیان و التحصیل، جلد ۱۲، صفحۀ ۹۷.

ببینید بعد یک عبارت مفصلی دارد که توضیح می‌دهد که نفس اشهاد و اعلان کافی هست برای این که این صدقه تحقق پیدا کند. بعد از آن اگر هم پدر از این مال فرزند را در اختیار بگیرد و سرپرستی کند این مانعی ندارد، می‌گوید الاشهاد و الاعلان یکفی و ان انتفع الاب بذلک بعد صدقة کما کان ینتفع به قبل ؟؟؟ الصدقة. یک بحثی هست که اگر خود پدر بعد از این که صدقه داد هنوز دارد استفاده می‌کند. این مقدار کافی است؟ اینها می‌گویند که نه اشهاد و اعلان کافی است ولو هنوز هم درش استفاده می‌کند آن مانعی ندارد. حالا ان یلیها بالتثمیر و التوفیر آن یک مقدار مضیّق‌تر می‌خواهد بگوید. می‌گوید پدر سرپرستی این مال را به عهده بگیرد درش تصرف بکند به این نحو که برای بچه مال را توفیر، به اصطلاح زیاد کند. لازم نیست حتماً تحویلش بدهد. می‌تواند خودش سرپرستی کند، سرپرستی این مال با پدر هست. این در روایات ما هم یک روایتی هست که ظاهراً اشاره به همین دارد من حالا اگر پیدایش کنم. نه، در روایات ما نیست در همین نقل عامه است. در استذکار ابن عبد البر همان عبارتی را که همین عبارتی که ما اینجا نقل کردیم دیروز آن را نقل کرده بعد یک ادامه‌ای دارد، آن ادامه را من به طور کامل می‌خوانم که بعضی از مطالبی که دیروز یک قدری ابهام‌آمیز بود با این عبارت کامل حل بشود و عمدتاً آن ذیلش است که می‌خواهم برسم به آن ذیلش که مورد بحث ما آن ذیلش است.

استذکار، جلد ۷، صفحۀ ۳۰۷. عن سعید بن مصیّب قال شُکِیَ الی عثمان بن عفوان قول عمر لا نحلة الا یحوزه الولد دون الوالد فرئی عثمان ان الوالد یحوز لولده ما کانوا صغارا.

تا وقتی که بچه هستند پدر حق دارد که یحوز، حیازت کند برای فرزندش. که روایت ما هم همین را تأیید کرده. ولی ادامه‌اش هست، یک توضیحی در ادامه دارد که این اشهادی که پدر می‌کند اشهاد بر حیازت است ظاهراً. من حالا عبارت را بخوانم.

یقول اذا وُهِبَ له الاب و اشهد له علیه انها حیازة، این عبارت را من نمی‌دانم ظاهرش این هست که جزای شرطش محذوف است، یعنی اذا وُهِبَ له الاب و اشهد له علیه انها حیازة فالهبة صحیحة، جائزة، نافذة، امثال اینها. أنّها حیازة جزای شرط نیست، اذا وهب له الاب و اشهد له علیه، فانها حیازة. که بخواهد بگوید که برای این که حیازت تحقق پیدا کند باید اینها شاهد بشود. ظاهراً اشهد له علیه انها حیازة مفعول اشهد است، می‌گوید باید پدر برای این که می‌خواهد هبه تحقق پیدا کند شاهد بگیرد که من از طرف پسر حیازت دارم می‌کنم. شاهد بر حیازت گرفتن، نه شاهد بر اصل هبه.

شاگرد: واهب هم خود أب است دیگر

استاد: واهب خود أب است، اذا وهب له الاب، یعنی للولد و اشهد للولد علیه، بر خودش. انها حیازة. یعنی شاهد بگیرد که من این که الآن دارم اداره می‌کنم و در اختیار من هست این برای بچه هست که در اختیار من است. اشهد انه حیازة عن الولد کأنّه.

بعد از آن عن ابن سیرین نقل می‌کند قال سألته شریحا ما یبین للصبی، ظاهراً ما یبین هست من نحل ابیه. یعنی چه مقدار جدا کنار گذاشته می‌شود برای فرزند از نحل ابیه. یعنی پدر که از دنیا رفت آن مقدارهایی که هبه کرده کدام یک از این هبه‌ها نافذ است موقعی که بعد از مرگ پدر جدا بگذارند داخل در میراث نباشد. این اشاره به این هست که کدام مقدار از هبۀ بابا نافذ هست و جزء میراث قرار نمی‌گیرد.

می‌گوید قال ان یهب له و یشهد له علیه. هبه کند و شاهد هم بگیرد، شرطش هم شاهد گرفتن است. قلتُ انه یلیه قال هو احق من ولیه. می‌گوید پدر که این کار را کرد حق دارد خودش سرپرستی این مال را به عهده بگیرد؟ بعد از این که این مال شد مال بچه به هبۀ پدر، می‌گوید بهترین کسی که می‌تواند مال فرزند را ولایت کند و سرپرستی کند خود بابا است، حق دارد که خودش هم ولی این مال باشد، این مال مال بچه می‌شود، هو احق من ولیّه. مهم‌ترین کسی که می‌تواند مال را ولایت کند خود. این اشاره به همان و ان ولیه بود که در عبارتی که خواندم.

شاگرد: شما انها حیازة ؟؟؟ چرا آن را جواب شرط نگرفتید؟

استاد: جزای شرط فان فاء می‌خواهد. فاءیش افتاده باشد از این که جزایش افتاده باشد راحت‌تر است.

شاگرد: عمر دارد می‌گوید که خود بچه باید قبض کند.

استاد: نه آن را فانها حیازة را چیز کند، آن فائش جزایش را مقدور بگیرید روشن‌تر از این است که اینجا بگوییم فایش افتاده.

شاگرد: عثمان می‌گوید بچه لازم نیست قبض کند اگر صغیر باشد قبض پدر کافی است این دارد می‌گوید که این مقصودش این است که در فرض شهادت هم بگیرد، چرا اگر صغیر باشد و پدرش اشهاد هم بکند انها حیازة. همین قبض حاصل می‌شود و هبه محقق می‌شود.

استاد: عیب ندارد، هر دویش مفادش یکی است نهایتاً. من بحثم هم بحث ادبی قضیه است. من از جهت ادبی می‌خواهم بگویم. یعنی حتی حیازت هم که شاهد می‌گیرد برای این که من حیازت کردم نتیجۀ حیازت کردم یعنی بخشیدم حیازت کردم، آن خیلی تفاوت جوهری بین این دو تا معنا نیست. من بیشتر بحثم بحث ادبی بود من جزای شرط را محذوف بگیریم برایم خوشمزه‌تر است حالا شما این را بیشتر. یعنی اذا وهب له الاب و اشهد له علیه انها حیازة فالهبة کأنّه نافذة امثال اینها. حالا دیگر مهم نیست. قال ابو عمرو که مراد ابن عبد البر است مؤلف استذکار. علی قضا عثمان فیه هبة الاب. این ابن عبد البر مالکی است، قال ابو عمرو علی قضا عثمان فی هبة الاب لابنه الصغیر جماعة الفقهاء بالحجاز و العراق. فقهای حجاز مالکی هستند، فقهای عراق حنفی هستند. می‌گوید فقهای حنفی و مالکی اینها همه همین نظرشان همین نظر عثمان است. الا ان اصحابنا. اصحابنا ظاهرا مراد فقهای حجاز هست یعنی مالکیه. یخالفون سائر الفقهاء فی المسکون و الملبوس و الموقوف فلا یرون اشهاد الاب فی ذلک حیازة حتی یخرج منها مدّة اقلها سنة من المسکون. می‌گوید مجرد اشهاد کافی نیست، باید خودش برود کنار و دیگر در خانه ساکن نشود. اقلاً یک سال باید در اختیار مثلاً بچه قرار بدهد یا در اختیار پدر. باید به هر حال یک سال آنجا ساکن نشود. لیُظْهِر فعله ذلک. یا لیَظْهَر فعله ذلک. تا این خارج شدنش این که این مال بچه است را ظاهر کند.

و اذا رکب ما یرکب او لبس ما یلبس. آن که گفته بود که انتفاع اگر ببرد مانعی نیست، می‌گوید نه انتفاع اگر بخواهد بعدش ببرد این انتفاع به منزلۀ رجوع است. اصلاً حالا ممکن است رجوع هم نگوییم، این می‌خواهد بگوید که اگر رکوب بکند قبض تحقق پیدا نکرده، حیازت تحقق پیدا نکرده هبه کأن لم یکن می‌شود. که رجع تعبیر کرده. اذا رکب ما یرکب او لبس ما یلبس فقط رجع فی هبته و قد مضی ما للعلماء فی رجوع الاب و غیره فی الهبة و الحمد لله کثیرا.

اینها بحث‌هایش مربوط به دیروز بود. آن که من در مورد امروز می‌خواهم بگویم این ذیل قضیه است.

قال مالک الامر عندنا ان من نحل ابنا له صغیرا ذهباً أو فضةً أو ورقاً.

اینها تا حالا فتواها بحث‌هایی که بود در مورد مسکون بود و ملبوس بود و موقوف. اما این در مورد ذهب و فضه و ورق، ورق یعنی مسکوک از نقره، در مقابل فضه که مسکوک نیست، ورق یعنی مسکوک.

شاگرد: تحقیق قلعه چیزی ؟؟؟ استذکار فضه ندارد

استاد: ندارد. چیزش مهم نیست، خیلی مطلبش.

شاگرد: مذکور موقوف به چه معناست؟

استاد: موقوف یعنی آن چیزی که وقفش، نمی‌دانم حالا مراد این است که مثلاً در جایی که وقف می‌خواهد بکند.

قال مالک الامر عندنا ان من نحل ابنا له صغیرا ذهباً أو فضةً أو ورقاً ثم هلک و هو یلیه

پدر بمیرد در حالی که از خانه بیرون نرفته، هنوز در همان خانه است، ولو صغیر است این به درد نمی‌خورد. این یعنی آن قضای عثمان را مالک نپذیرفته.

انه لا شیء للابن من ذلک الا ان یکون الاب ازلها بعینه.

باید جدا کرده باشد. این که در میان مالش باشد کافی نیست. باید جدا کرده،

او دفعه الی رجلٍ وضعها لابنه عند ذلک الرجل

از مال باید تفکیک شده باشد، باید افراز شده باشد و بدون افراز صحیح نیست.

فان فعل ذلک فهو جائزٌ له

این قسمت او لم تقسم ظاهراً اشاره به همین است که عزل لازم نیست، عزلی که بعضی‌ها گفتند برای این که چیز تحقق پیدا کند یا قبض یا عزل لا اقل. مالک می‌گوید، به قبض بچه که نمی‌تواند داده بشود چون بچه خودش محجور است. مالک می‌گوید که قبض هم نباشد اقلاً باید عزل کرده باشد. این روایت ظاهراً اشاره به همین هست که الهبة جائزة قبضت او لم تقبض. قبضی که بعضی‌ها گفتند معتبر است، عمر و امثال اینها آن نه، شرط نیست. قسمت او لم تقسم، لازم نیست تقسیم شده باشد، یعنی جدا شده باشد سهمیۀ این جدا. حالا ممکن است تحویل داده نشده باشد، آن هم شرط نیست. همین مقدار که اصل هبه تحقق پیدا کرد آن لازم می‌شود.

و النحل لا یجوز حتی یقبض و انما اراد الناس ذلک فاخطئوا

این عبارت ظاهرش این است که بین هبه و نحله فرق است. در نحله قبض معتبر است ولی در هبه قبض معتبر نیست. این مطلب با روایت‌های متعدد ما منافات دارد. روایات متعدد هست که در هبه و نحله با همدیگر فرقی ندارند حکم هر دوشان یکی است. به نظر می‌رسد که این روایت، یا یک احتمالی می‌دهم، اگر این احتمال را بپذیریم فبها و الا با توجه به معارضۀ با روایات دیگر مطروح هست، روایت یرد علمه الیه علیهم السلام. من احتمال می‌دهم مراد از هبه، هبۀ لله باشد، نه مطلق هبه و نحله هبۀ معمولی است. اصلاً بین هبه و نحله فرق آنچنانی در کلمات نیست، اینها همه به یک معنا گرفته شده. این که اینها بخواهند با همدیگر فرق گذاشته بشود این علی القاعده باید هبه، هبۀ لله باشد. یک بحثی هست در مورد این که من وهب لله. آیا این نفس این می‌شود صدقه؟ یا صدقه درش قصد عنوان هم معتبر است؟ بعضی‌ها گفتند که صدقه عقدی است غیر از هبه، در چیزهای عامه این بحث هست که صدقه با هبه فرق دارد. حتی هبۀ لله هم غیر از صدقه است. صدقه یک عنوان قصدی هست. خود عنوان صدقه را باید شما به عنوان صدقه قصد کنید. ولی هبه این هست که انسان به خاطر علاقه‌ای که به یک نفری دارد امثال اینها یک چیزی را به او للمودة و امثال اینها هبه می‌کند این هبه است. ولی ممکن است من به خاطر محبتی که به یک نفر دارم این محبت به یک نفر منشأ بشود که به خاطر خدا به او بدهم. چون خدا گفته که مثلاً شما بچه‌تان را که دوست دارید مثلاً کمک کنید. قصد قربت کنم در همان هبه دادن به بچه. یعنی هبه درش یک نوع بخشیدن به خاطر مودت و علاقه یک شخصی افتاده، ولی آن چیزی که انسان هبه می‌دهد یعنی آن محبت شخصی دخالت دارد یک موقع لله است یک موقعی لغیر الله است، یک موقعی قصد قربت در آن شده، یک موقعی قصد قربت در آن نشده. آن چیزی که هبۀ لله باشد آن هم مثل صدقه می‌ماند. و من این اذا تصدَّق رجل بصدقةٍ أو هبة را می‌خواهم اینجوری جمع کنیم که أو هبة یعنی هبه‌ای که به منزلۀ تصدّق باشد. هبه‌ای که لله باشد. این نافذ هست، روایت‌های متعد هم ما داشتیم، ما کان لله، نه عنوان تصدق. لازم نیست عنوان صدقه باشد، ما کان لله، ولو قصد صدقه که یک عنوان خاص هست آن را انسان قصد نکرده باشد. هبه را لله اگر انجام داده بشود آن هم درش قبض معتبر نیست.

شاگرد: صدقه چی است که حاج آقا می‌فرمایند قصدشان بکند عنوان قصدی

استاد: صدقه آن چیزی هست که آن عناوین دیگر را انسان قصد نکند. به عنوان این که، صدقه یعنی آن عقدی هست که قوامش به این است که به خاطر مودت نباشد، به خاطر مثلاً صلۀ رحم نباشد، به خاطر اینها نباشد. خدا خودش گفته شما صدقه بدهید. خود آن عنوان را مستقلا قصد کند، نه عقد دیگر را به خاطر خدا انسان قصد کند. خود یک عقدی به خدا چیز کرده به خاطر من به دیگران بدهید. آن چیزی که خود این عقد هم صدقه به این معناست.

شاگرد: تصدق بهبة گویا روایات ما به جز همین قسمت که در این روایت ابی مریم و تهذیب هم وجود دارد اصلاً نیامده، خود این که یک شاهد مثلاً اصطلاح تصدَّق بهبةٍ ما نداریم به جز همین روایت اینجا.

استاد: احسنت، نکته‌ای که گفتید نکتۀ خوبی است. تصدَّق الرجل بصدقة أو هبة، تصدَّق بهبةٍ، یعنی به خاطر خدا آن هبه را بده. آن معنایی که می‌خواستم بکنم این روشن‌تر در آمد. نه وهب، تصدَّق بهبةٍ. یعنی تصدَّق‌اش یعنی لله، انسان به خاطر خدا صدقه را بدهد، یعنی عنوان صدقه باشد، یا هبه را بدهد. بنابراین این تصدَّق الرجل بصدقةٍ او هبةٍ باز هم معنایش این می‌شود که اگر چیزی را برای خدا بدهید، چیزی که قصد صدقه بودن درش کرده باشید که صدقه اینجا در مقابل هبه است، یا قصد هبه بودن کرده باشید او نافذ است، نتیجه‌اش این می‌شود که هر چیزی را که به خاطر خدا انسان انجام می‌دهد آن نافذ هست و این با روایت‌های دیگر سازگاری دارد. اگر هم آن هبه، این را می‌خواهم عرض بکنم، من یک احتمالی می‌دهم که اصلاً این روایت ابی بصیر یک چیزی شبیه همین روایت ابی مریم بوده که اذا تصدّق الرجل بصدقةٍ او هبة بوده، مثلاً تصدَّق بهبةٍ بوده، امثال اینها. و نکته‌ای که می‌خواهم اینجا عرض بکنم آن این است که در روایات زراره اشاره شده بود که انما الصدقة محدثة. محدثه بودن برای این که منشأ اینجا اشتباه رخ داده هم در روایت زراره ما داریم که ان الصدقة محدثة و در خود روایت، روایت ابی بصیر را ببینید، دنبال همین می‌گشتم. این روایت ابی بصیر اینجا که قال ابو عبد الله الهبة جائزة قبضت او لم تقبض قسمت او لم تقسم و النحل

أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الْهِبَةُ جَائِزَةٌ قُبِضَتْ أَوْ لَمْ تُقْبَضْ قُسِمَتْ أَوْ لَمْ تُقْسَمْ وَ النُّحْلُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ ذَلِكَ فَأَخْطَئُوا.»

یک روایت دیگر ابی بصیر دارد، راوی‌اش هم همین ابی المغراء هست،

«أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَدَقَةِ مَا لَمْ تُقْسَمْ وَ لَمْ تُقْبَضْ»

از صدقة تا وقتی که، مادامی که لم تقسم و لم تقبض، نه صدقة ما لم تُقسَّم.

شاگرد: همان صدقه باید به این معنا

استاد: نه، مانعی ندارد، همان چیز معنا کنیم. «فَقَالَ جَائِزَةٌ» یعنی همین قبضت او لم تقبض قسمت او لم تقسم می‌خواهم بگویم همین است. می‌گوید:

«جَائِزَةٌ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا.»

این روایت و روایت ابی بصیر من خیلی دنبالش می‌گشتم. گفتم من روایت ابی بصیر را دیده بودم قبل از این که، در درس یک قدری گشتم پیدایش نکردم، گفتم خود روایت ابی بصیر هم بود. در روایت زراره و روایت عبید بن زراره، در هر دوشان الصدقة محدثة تأکید می‌کند. آن چیزی که مجموع این روایات را کنار هم بچینیم استفاده می‌شود آن این است، بحث روایات روی این تکیه می‌کند آن که از اوّل مطرح بوده هبه بوده، نحله بوده اما صدقه نبوده. صدقه یعنی این که به خاطر خدا چیزی را دادن. البته بحث صدقۀ واجب که زکات هست آنها جدا، مرحوم فیض کاشانی هم در وافی اشاره می‌کند که این که در روایات می‌گوید الصدقة محدثة مراد این نیست که زکات ما نداریم. نه، آن که هست، البته ایشان یک تصویر دیگری به یک زاویۀ دید دیگری بحث را مطرح می‌کند، من این را می‌خواهم عرض بکنم مجموع این روایات اینجوری استفاده می‌شود که آن چیزی که این روایات می‌خواهد تخطئه کند اعطاء حکم نحله به صدقۀ شرعیه است. می‌گوید این صدقۀ شرعیه که چیزی را به خاطر خدا ببخشند این مرسوم نبوده. و آن که از قدیم بوده از جهت کأنّ سیرۀ متشرعه بر این بوده که قبض در آن معتبر بوده و قبل از قبض شخص می‌توانسته لا اقل رجوع کند، این که معتبر بوده حالا در صحتش یا در لزومش به هر حال معتبر بوده آن نحله است. اما این صدقه درش این چیزها معتبر نیست. یعنی دقیقاً روایت ابی بصیر هم همین روایت ابی مریم است، بحث این هست اذا تصدق الرجل بصدقةٍ او هبة. این الهبة جائزة، التصدق بهبةٍ را می‌خواهد بگوید که یا اشتباه شده، مثلاً عبارت شبیه همین عبارت اذا تصدّق الرجل بصدقةٍ أو هبةٍ بوده. این قطعه‌ای از روایت جدا شده به گمان این که مطلق الهبة را می‌خواهد روایت بگوید. در حالی که روایت الصدقة بهبةٍ را می‌خواهد بگوید. که الصدقة بهبةٍ همان صدقةٍ هست که روایت دیگر ابی بصیر وارد شده. به نظر می‌رسد این روایت ۳۵۱۶۴ یا باید برگشت داده بشود به روایت ۳۵۱۰۵ ابی بصیر، و ۳۵۱۶۶ ابی مریم و عبد الرحمن بن ثیابه، یا اگر به آنها برگشت داده نمی‌شود یرد علمهم علیه السلام. این روایت معارضات متعدد دارد و قابل اخذ نیست. نتیجۀ بحث را اینجور می‌خواهم عرض بکنم، دیگر بحث را جمع کنم.

شاگرد: این که قبل از مثلاً عهد رسول الله انفاق فی سبیل الله آن صدقۀ فی سبیل الله نباشد ماهیت اختراعی خاصی که

استاد: نه، یعنی آن چیزی که مرسوم بوده آن یا صدقۀ واجب می‌دادند یا به برادرش می‌داده به خاطر محبت، جهت صلۀ رحم می‌داده، به کی می‌داده امثال اینها. نه این که هیچ نبوده، مرسوم نبوده. یعنی آن چیزی که مرسوم. می‌گوید آنها اوّلاً یک نکته‌ای که وجود داشت اینقدر پول نداشتند که، حالا یک نکته‌ای برای شما بگویم. در روایاتی در مورد اضحیه هست، می‌گوید پیغمبر هر سال در عید قربان دو تا اضحیه می‌کرده. یک اضحیه برای خودش، یک اضحیه برای بنی هاشم. می‌گوید بنی هاشم بعد از آن دیگر خودشان اضحیه نمی‌کردند. چون می‌گفت پیغمبر اضحیه کرده ما دیگر بسمان است، علتش این است که نداشتند، دستشان تنگ بوده. نه این که داشتند و نمی‌کردند، تنگ بوده، چون پیغمبر اضحیه کرده، اضحیه حفظ نفس می‌کند، باعث می‌شود که صدقه دفع بلا که ما می‌گوییم خیلی وقت‌ها افراد صدقه را برای این می‌دهند که دفع بلا بکند و الا اینقدر هم انگیزۀ خدایی به آن معنا شاید نباشد.

حالا به تناسبات یک چیزی را در پرانتز بگویم فراموش می‌شود خیلی مهم است. یک رفیق داشتیم این آمده بود می‌خواست از افراد صدقه بگیرد داشتیم مسافرت می‌رفتیم. از اصحاب ماشین صدقه می‌گرفت برای حفظ و اینها، بعضی‌ها کم پول می‌دادند. گفت بابا این پول‌های کمی که می‌دهید حفظتان می‌کند از این که نمیرید، ولی دست و پایتان ممکن است بشکند حواستان باشد این مقدارها برای این که نمیرید کافی است ولی برای این که دست و پایتان نشکند باید بهتر بدهید.

جمع‌بندی مجموع روایات به نظر می‌رسد که کل روایات را کنار هم بگذاریم به نظر می‌رسد در صدقه نه قبض معتبر است، صدقۀ شرعیه، یعنی صدقه‌ای که به خاطر خدا باشد، لله انسان. یک حقیقت شرعیه‌ای در صدقه داریم آن صدقۀ شرعیه. آن صدقه‌هایی که می‌دادند صدقه‌های اخلاقی بوده، به جهت. نه به خاطر خدا اگر انسان بدهد، لله، چون خدا دستور داده. به خصوص اگر آن مطلبی را که من عرض می‌کردم از بعضی روایات این مطلب استفاده می‌شود که صدقه کأنّ ملک خدا آدم دارد می‌کند. حالا یادم رفت این را می‌خواستم یادداشت کنم بیاورم، در بعضی از نقل‌های عامه دارد می‌گوید الصدقة الی الله و الهبة الی العبد. این ممکن است مراد این باشد کأنّ شخصی که صدقه می‌دهد خدا را مالک قرار می‌دهد. ما حالا از روایات اینقدر روشن این مطلب استفاده نمی‌شود که حتماً باید خدا را مالک قرار بدهد. ولی اگر به خصوص اگر خدا را مالک قرار بدهد که روشن‌تر هم شاید باشد، آن روایتی که می‌گوید علی وجه یجعله لله. علی ای تقدیر می‌خواهیم این مطلب را عرض بکنیم که اگر در صدقۀ اصطلاحی نه قبض معتبر است نه قبول معتبر است، هیچی هیچی، و اینجا اشتباهی رخ داده، از روایات استفاده می‌شود که کأنّه همان مطلبی را که فقهای عامه اشتباه کردند و ائمه تخطئه کردند. این نکته را هم من بگویم. اینجا اگر هم ما اجماعی داشته باشیم، اجماع معاصر معصومین، اجماع از باب تقریر حجت است. از باب این که ائمۀ معصومین علیهم السلام تخطئه نکردند. و اینها روایت‌ها تخطته است. صریحاً می‌گوید اشتباه کردند. اشتباهی اینجا رخ داده. اگر هم ما فرض کنیم فقهای ما اجماع را تا به فقهای معاصر ائمه برنگردد حجت نمی‌دانیم. این فرض هم بکنیم که از این روایات، ممکن است از این روایات فهمیده بشود که فقهای معاصر ائمه در صدقه قبول را شرط نمی‌دانستند قبض را شرط نمی‌دانستند، به مضمون همین روایات قائل بودند. اگر نه، فرض هم کنیم که فقهای ائمه و معاصر ائمه در صدقه قبول را شرط می‌دانستند، قبض را هم شرط می‌دانستند این روایات آنها را تخطئه کرده. و به نظر می‌رسد که ما در صدقه‌ای که لله باشد، به خصوص عرض کردم اگر اعتبار مالکیت الله را هم کرده باشد، خدا را مالک قرار داده باشد که این هم یک نوع خاصی از صدقه هست اینجا به نظر می‌رسد نه قبض معتبر است نه قبول معتبر هست. البته آن تعبیر منظور الصدقه‌ای که افراد.

شاگرد: کلی هم حکمش همین است؟

استاد: بله

شاگرد: اگر من قصد کردم هزار تومان صدقه بدهم برای خدا برای من واجب می‌شود بدهم؟

استاد: نه، انشاء باید بکند. حالا بحث کلی یک بحث دیگر است. به نحو کلی چیز کردن آن بحث دیگر است. اینهایی که صدقه هست اگر یک شیء خاصی را انسان قصد کرده باشد اما حالا به طور کلی من قصد کرده باشد آیا آن کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند آن معلوم نیست که اینهایش را کفایت بکند. به نحو کلی من نیت بکنم که هزار تومان آنها کافی است، اینها روشن نیست آن موارد را. ولی یک شیء شخصی را، قدر مسلمش در مورد یک.

شاگرد: ابراز هم

استاد: باید انشاء بشود، در صدقه انشاء معتبر است. ولی این که ما بگوییم از نوع عقود است، این ما دلیل نداریم، صدقه به نظر می‌رسد از سنخ ایقاعات است نه قبول در آن معتبر است نه قبض در آن معتبر است، از این روایات اینجور برداشت می‌شود.

شاگرد: انشا یعنی یا بگوید یا به طرف بدهد؟

استاد: انشاء عملی یا قولی، هر دویش کفایت می‌کند. آن لازم نیست انشاء حتماً انشاء قولی باشد.

شاگرد: ؟؟؟ چون که از حیث سندی گفتید که سندهایش معتبر است، حجت است. بر فرض این که ما تأویلی که بردید قبول نکنیم اینجا مکروه شده؟

استاد: این عبارت ابو بصیر معارض با روایت‌های مسلمه است. حالا این را من می‌خواهم عرض بکنم. ما اوّلین مرجح از مرجحات منصوصه را معارضۀ بین مظنون الصدور و مقطوع الصدور می‌دانیم. روایت‌هایی که در هبه قبض را معتبر کرده مقطوع الصدور است، خیلی زیاد است. روایت متعدد داریم که در هبه قبض معتبر است. تنها روایتی که در هبه قبض را معتبر نکرده همین روایت ابی بصیر است.

شاگرد: یعنی حجت است ولی مظنون الصدور است.

استاد: بله، ذاتاً حجت است. این روایت ابی بصیر با سایر روایاتی که قبض را معتبر کرده قابل جمع نیست. این که ما اینها را حمل کنیم بگوییم کراهت و امثال اینها اینها حمل نیست. اینها معارض هستند، این صریحتاً می‌گوید جائزةٌ آن روایت‌ها می‌گوید جائز نیست. بنابراین روایت ابی بصیر اگر آن تأویلاتی که ما عرض می‌کردیم و این که ما بگوییم آن اشتباه، این روایت به هر حال قابل پذیرش نیست. این روایت که مطروح است به این معنا که چون معارض با روایت مقطوع الصدور هست روایت‌های مقطوع الصدور مقدم هست و این روایت ابی بصیر را باید کنار بگذاریم.

یک نکته‌ای عرض بکنم. ما در این بحث به تناسب بحث، بحث وقف را هم اشاره کردیم. به نظر می‌رسد وقف هم در وقف قصد قربت شرط نیست، هیچ دلیلی بر این نداریم که در وقف قصد قربت شرط باشد، اگر بخواهد وقفی صدقه باشد باید قصد قربت درش معتبر باشد. لا صدقة الا ما یرید به وجه الله، مرحوم سید در تکملۀ عروه این مطلب را می‌گوید، می‌گوید این که در روایات گفته لا صدقة الا ما یرید به وجه الله این دلیل بر این نیست که در مطلق وقف قصد قربت معتبر باشد. آن قسم خاصی از وقف که عنوان صدقه می‌خواهد به آن بگیرد آن درش قصد قربت معتبر است. این را داشته باشید.

به تناسبات یک نکتۀ کوچکی را عرض بکنم، بحث را تمام کنم. یک روایت صفوان بن یحیی هست از روایت صفوان بن یحیی این یک مطلبی برداشت شده، به نظر من این روایت صفوان بن یحیی این برداشت ناتمام است.

روایت ۳۵۰۷۹:

«عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُوقِفُ الضَّيْعَةَ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي ذَلِكَ شَيْئاً فَقَالَ إِنْ كَانَ أَوْقَفَهَا لِوُلْدِهِ وَ لِغَيْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَ لَهَا قَيِّماً لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا وَ إِنْ كَانُوا صِغَاراً وَ قَدْ شَرَطَ وَلَايَتَهَا لَهُمْ حَتَّى يَبْلُغُوا فَيَحُوزَهَا لَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا وَ إِنْ كَانُوا كِبَاراً لَمْ يُسَلِّمْهَا إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يُخَاصِمُوا حَتَّى يَحُوزُوهَا» تا آخر روایت.

این روایت می‌گوید که در موقوف علیه اگر وقف، وقف عام باشد، اگر برایش قیم تعیین کرده باشد حق رجوع ندارد. بعضی‌ها از این برداشت کردند کأنّ اصلاً قبض قیم هم معتبر نیست. و شرط است کأنّ صدقۀ عام این هست که قیم تعیین شده باشد. به نظر می‌رسد نه این ثم جعل لها قیما مقدمه است برای قبض القیم. این بحث سر همان قبض است اصلاً. بحث سر آن بحثی است میان عامه هم خیلی جدی مطرح است که قبض موقوفه به چه شکل هست؟ ایشان می‌گوید موقوفه اگر فقط برای بچه‌ها باشد پدر می‌تواند قبض. قبض الأب قبض الولد است. ولی برای دیگری باید قیم تعیین کرده باشد. این قیم تعیین کرده باشد مقدمه است برای این که قبض تحقق پیدا بکند قبض القیم می‌خواهد. موقوفه کأنّه قبض درش معتبر است، این با فرض این قبض معتبر هست صحبت سر این هست. این همان بحث‌هایی هست که در میان عامه مطرح هست که آیا قبض الأب کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند؟ می‌گوید اگر اختصاصاً برای بچه باشد آن هم بچه صغیر باشد قبض الأب کافی است. اگر کبیر باشد نه قبض آن کبیر ولد می‌خواهد. ولی اگر برای ولد و غیر ولد باشد قبض القیم می‌خواهد. ثم جعل لها قیما مقدمه است برای این که قبض القیم شرط است. ثم جعل لها قیماً می‌خواهد این را بگوید که برای این که وقف تحقق پیدا کند قبض القیم معتبر است. این بحث حالا من دیگر بحث را می‌بندم چون خیلی طول کشید. از عبارت‌های عامه و اقوال هم این مطلب استفاده می‌شود که این بعضی‌ها مطرح می‌کنند که برای این که موقوفه صحیح باشد باید به قبض قیم داده شده باشد. این روایت همان را می‌خواهد تأکید کند که در جایی که موقوفه عام باشد قبض القیم معتبر است. ولی اگر موقوفه عام نباشد، موقوفه خاص باشد خاص ولد باشد، ولد صغیر باشد، قبض الاب کافی است. ولد کبیر باشد قبض، خود آن موقوف علیهم شرط هست. به نظر می‌رسد این چیزی غیر از همان شرطی که در وقف قبض معتبر است نیست. این مصداق قبض را می‌خواهد تعیین کند. با فرض مفروغ عنه بودن این که قبض معتبر است در موقوفه صحبت سر این است که این قبض موقوفه به چی تحقق پیدا می‌کند؟ می‌گوید در بعضی موارد به قبض الاب تحقق پیدا می‌کند، در بعضی موارد به قبض موقوف علیه تحقق پیدا می‌کند، در بعضی موارد به قبض القیم. به نظر می‌رسد مضمون این روایت این هست و الا این که ما بخواهیم بگوییم در موقوف علیهم عام اصلاً قیم معتبر هست نیست آنها اصلاً مطلبی نیست که هیچ شاهدی از روایات داشته باشد. این است که به نظر می‌رسد که این روایت هم در راستای تعیین محقق القبض است. با فرض این که قبض در موقوفه معتبر است می‌خواهد بگوید ما یتحقق به القبض را این روایت می‌خواهد تعیین کند. بحث تمام دیگر می‌رویم بحث‌های آینده. به ادامۀ بحث‌ها در زکات می‌رویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان